

بررسی سرمایه‌ی اجتماعی و رفاه اجتماعی در رابطه‌ی دولت و ملت ایران معاصر

مهدی شاهین*، سیدمحمدوهاب نازاریان**، علی محبوب***

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۱۷

تاریخ تأیید: ۱۳۹۶/۶/۲۳

چکیده

رابطه‌ی دولت و ملت در جهان مدرن امروزی، مسأله‌ی مهمی است؛ این امر در تاریخ معاصر ایران نیز قابل بررسی است. در همین راستا، متن حاضر روی سنجش ارتباط بین دولت و ملت در چارچوب مفاهیم سرمایه‌ی اجتماعی و رفاه اجتماعی متمرکز شده و با واسطه‌ی مفهومی "اعتماد" در سطوح اجتماعی (افقی) و سیاسی (عمودی) و به صورت رابطه‌ی متقابل مورد مذاقه قرار گرفته است. ضرورت این کار به دلیل اثرگذاری شدید سرمایه‌ی اجتماعی و تمایلات و نگرش‌های اجتماعی در توسعه است؛ بنابراین، چگونگی تأثیرگذاری سرمایه و رفاه اجتماعی بر دگردیسی‌های رابطه‌ی دولت و ملت در ایران مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. پرسش اصلی حول این است که وضعیت سرمایه‌ی اجتماعی در ایران کنونی چگونه در شکل دادن به رابطه‌ی دولت و ملت اثر می‌گذارد؟ فرضیه‌ی ما بر اساس مذاقه در روابط اجتماعی و سیاسی در وضعیت ساختاری ایران صورت‌بندی شده است که می‌تواند هم شکاف‌های متقدم و متأخر بین مبانی دولت و ملت را پوشش دهد و هم راهکار احتمالی ترمیم آن‌ها را دربر بگیرد. این متن با روش کیفی و تاریخی و با بهره‌گیری از نگرش دیالکتیکی پردازش شده و مشخص می‌کند که تحولات پایه‌ای در سطوح اجتماعی و سیاسی تاریخ معاصر ایران، تداوم نسبی یافته است و سرمایه‌ی اجتماعی در حالتی بحرانی قرار دارد.

واژه‌های کلیدی:

دولت، ملت، سرمایه‌ی اجتماعی، اعتماد، رفاه اجتماعی، ساخت اجتماعی، ساخت سیاسی.

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه لرستان: (Shahin4382@yahoo.com).

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی در دانشگاه علامه طباطبائی: (S.m.v.nazaryan@gmail.com).

*** کاندید دکتری مدیریت دولتی در دانشگاه علامه طباطبائی: (Ali.mahjoub@gmail.com).

سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره نوزدهم
- زمستان ۹۶

بررسی سرمایه‌ی
اجتماعی و رفاه
اجتماعی در رابطه‌ی
دولت و ملت
ایران معاصر
(۱۳۵ تا ۱۵۴)

طرح مسأله

روابط دولت و ملت سابقه‌ای دیرپا در حیات جوامع انسانی دارد. البته این به معنای سابقه‌ی عینی مفهوم ملت از دوران اولیه‌ی زندگی سیاسی جوامع انسانی نیست؛ زیرا اصولاً این مفهوم با سابقه‌ای چندقرنی و به‌خصوص از زمان پیمان وستفالی وارد تعاملات و تحولات سیاسی شده است. در مورد ایران نیز این قضیه صادق است؛ از زمانی که مفهوم ملت در تحولات اجتماعی-سیاسی مطرح شد، در ارتباطی وثیق با مفهوم دولت قرار گرفت. این موضوع از مهم‌ترین چالش‌های پویش تحولات اجتماعی-سیاسی است که هم‌چنان پیش روی وضعیت تاریخی ایران قرار دارد. در این چارچوب، یکی از مباحث مهم در رابطه‌ی میان دولت و ملت، بحث "سرمایه‌ی اجتماعی" و چالش‌های آن است که در متن حاضر، در رابطه‌ی تحلیلی و متقابل با رفاه اجتماعی در نظر گرفته می‌شود.

اصولاً سرمایه‌ی اجتماعی ربط وثیقی به رابطه‌ی دولت و ملت دارد؛ زیرا عملکرد ساخت سیاسی به‌آسانی، سطح و کیفیت سرمایه‌ی اجتماعی را متأثر می‌کند. یکی از موارد مهمی که عملکرد دولت و اثرات آن بر سرمایه‌ی اجتماعی را مشخص می‌کند، مفهوم "رفاه اجتماعی" است. مهم‌ترین عنصر سرمایه‌ی اجتماعی نیز مفهوم "اعتماد" است. وضعیت رفاه اجتماعی مستقیماً و با متأثر کردن اعتماد اجتماعی و سیاسی، به‌شکلی متقابل، به سرمایه‌ی اجتماعی باز می‌گردد و در نهایت، چرخه‌ی رابطه‌ی دولت و ملت را متأثر از خود می‌کند. تمامی این چرخه نیز از یک جهت، مبتنی بر وضعیت اجتماعی است و از سوی دیگر، مبتنی بر وضعیت سیاسی و آثار آن بر روابط اجتماعی بین مردم است که در فعالیت‌های سیاسی نمودی تام دارند. از آن‌جا که نسبت عناصر این رابطه، مبتنی بر موقعیت تاریخی است، ما ناگزیر به در نظر داشتن خصوصیات و روندهای تاریخی در بررسی موضوع هستیم.

این امر در بسترها و ساختارهای مختلف زمانی و مکانی، در دو سطح کاملاً مرتبط عمودی و افقی، عمل می‌کند. در بررسی موردی ایران نیز، علاوه بر این که می‌توان ارتباط افقی بین توده‌ها و نخبگان بستر اجتماعی را واکاوی کرد، ارتباط عمودی بین ساخت سیاسی با نیروهای ساخت اجتماعی را نیز می‌توان کنکاش نمود. در نظر گرفتن این دو حالت به ما این امکان را می‌دهد که وضعیت اعتماد را - به‌عنوان محوری‌ترین عنصر سرمایه‌ی اجتماعی - هم در سطح روابط اجتماعی بین مردم و هم در روابط عمودی بین دولت و ملت (در جهت اعتماد نیروهای اجتماعی به ساخت و قدرت سیاسی) در نظر بگیریم. بدین ترتیب پرسش محوری متن حاضر نیز معطوف به وضعیت سرمایه‌ی اجتماعی در چارچوب رابطه‌ی مفاهیم دولت و ملت خواهد بود. پرسش اصلی ما این است

که «چگونه وضعیت سرمایه‌ی اجتماعی در ایران کنونی به ارتباط بین دولت و ملت شکل می‌دهد؟». مفروض نوشته آن است که وضعیت سرمایه‌ی اجتماعی، کاملاً متأثر از رفاه اجتماعی است؛ لذا با ایجاد تغییر در عنصر اعتماد، مهم‌ترین عنصر تشکیل‌دهنده‌ی سرمایه‌ی اجتماعی، دگرذیسی رابطه دوت و ملت را متعین می‌کند. فرضیه‌ی پژوهش این است که در شرایط کنونی ایران، نسبت ایجاد‌ی‌ای بین دو مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی و رفاه در ساخت اجتماعی وجود ندارد. متزلزل‌بودن رفاه اجتماعی سبب می‌شود تا اعتماد، به‌عنوان ستون سرمایه‌ی اجتماعی در ارتباط دولت و ملت، به مخاطره افتاده و حالتی سیال‌گونه به‌خود بگیرد. بدین ترتیب وضعیت سرمایه‌ی اجتماعی در ایران کنونی، در وضعیتی نامطمئن و بحرانی قرار دارد که ارتباط بین دولت و ملت را هر لحظه متزلزل‌تر ساخته و آن را دست‌خوش دگرگونی می‌کند.

روش‌شناسی پژوهش

درک اهمیت مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی، مدیون "توکویل‌گرایان" معاصر است. توکویل، از نخستین اندیشمندان کلاسیک بود که میان نهادهای اجتماعی و ویژگی‌های فرهنگی پیوند برقرار می‌کرد. آنچه از کار او برای نظریه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی اهمیت داشت، کاوش درباره‌ی ارتباط میان شکل‌های بروز و ظهور نهادهای اجتماعی و کیفیت آن‌ها با شرایط گوناگون اجتماعی و تأثیر خصوصیات فرهنگی جوامع بر سرشت سیاسی آن‌هاست. این بحث با مفهوم "خلقیات ملی" توسط توکویل مطرح شد. توکویل آغازگر دیدگاهی شد که رابرت پاتنام و فرانسیس فوکویاما ادامه‌دهنده‌ی آن هستند. این دیدگاه بر اهمیت سنت‌ها و ویژگی‌های فرهنگی جوامع، که از آن‌ها با عنوان "سرمایه‌ی اجتماعی" - خصوصاً نزد پاتنام - یاد می‌شود و تأثیر آن بر عملکرد موفق نهادهای دموکراتیک و اقتصادی، تأکید دارند (عطار، ۱۳۸۶: ۱۳۸).

پاتنام معتقد است تنها در جایی که سرمایه‌ی اجتماعی بین‌گروهی از قوت زیادی برخوردار است، می‌توانیم شاهد وجود نهادهای مختلف مدنی و موفقیت جامعه باشیم. سنت‌های قدرتمند مشارکت مدنی به‌عنوان شاخص مهم سرمایه‌ی اجتماعی، ایجادگر جامعه‌ی مدنی‌ای قوی و موفق هستند (تاج‌بخش، ۱۳۸۴: ۹۶). عناصر سرمایه‌ی اجتماعی در درون تعریف پاتنام قرار دارند؛ این عناصر که حکومت خوب و پیشرفت اقتصادی - سیاسی را تضمین می‌کنند، عبارت‌اند از: الزامات اخلاقی و هنجارها، ارزش‌های اجتماعی (خصوصاً اعتماد) و شبکه‌های اجتماعی (به‌ویژه انجمن‌های داوطلبانه). بن‌مایه‌ی اصلی اندیشه‌ی پاتنام در این است که اگر منطقه‌ای دارای نظام اقتصادی کارا و سطح بالای

یک پارچگی سیاسی باشد، باید آن‌ها را نتیجه‌ی انباشت موفقیت‌آمیز سرمایه‌ی اجتماعی در آن منطقه دانست. از نظر وی، سرمایه‌ی اجتماعی به‌مثابه هسته‌ی بنیادی، طی قرون متمادی در دل تاریخ یک جامعه حفظ و تقویت می‌شود و پایه‌ی لازم را برای دست‌یابی آن جامعه به توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی فراهم می‌آورد. وی تأکید می‌کند هرچا اعتماد و شبکه‌های اجتماعی شکوفا شوند، افراد، شرکت‌ها، محله‌ها و حتی ملت‌ها پیشرفت می‌کنند. یافته‌های تاریخی نشان می‌دهند که رفاه اقتصادی اجتماعات، ریشه در مدنیت آنان دارد، نه چیز دیگر. او نتیجه‌گیری می‌کند:

«سرمایه‌ی اجتماعی شامل هنجارها و شبکه‌هایی از همکاری‌های مدنی است که به‌نظر می‌رسد پیش‌شرط توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی باشد؛ همان‌طور که پیش‌شرط حکومت کارآمد است» (پاتنام، ۱۳۷۷).

پاتنام بیش‌تر بر تأثیر سرمایه‌ی اجتماعی در سطح ملی علاقه‌مند است؛ این‌که سرمایه‌ی اجتماعی چه تأثیری بر نهادهای دموکراتیک و توسعه‌ی اقتصادی دارد. از این منظر، منابع سرمایه‌ی اجتماعی دارای ارتباطات درونی، خودتقویت‌کننده و خودافزاینده هستند. ویژگی بازتولیدی سرمایه‌ی اجتماعی منجر به تعامل اجتماعی همراه با سطح بالایی از همکاری، اعتماد، معامله‌ی متقابل، مشارکت مدنی و رفاه اجتماعی می‌شود. نبود این ویژگی‌ها در برخی از جوامع عهدشکنی، بی‌اعتمادی، فریب و حيله و بهره‌کشی، انزوا، بی‌نظمی و رکود را به‌دنبال خواهد داشت.

پاتنام از تحقیقاتش نتیجه گرفت که همبستگی بلندمدتی بین تعهدات مدنی و رشد و توسعه‌ی اقتصادی وجود دارد که از عادت به همکاری و معیارهایی چون اعتماد سرچشمه می‌گیرد (فیلد، ۱۳۸۵: ۸۶). از اعتماد به‌عنوان جزء اصلی - و تقریباً مهم‌ترین - شاخص سرمایه‌ی اجتماعی نام برده شده است؛ به‌گونه‌ای که محک‌هایی نظیر انسجام و مشارکت را زیر سایه قرار می‌دهد و سبب ترکیب شاخص‌های روان‌شناختی (اعتماد و هنجارها) و رفتارشناختی (شبکه‌ها) با هم شده است. اعتماد عبارت است از تمایل به خطرپذیری در بطن اجتماع بر اساس حس اعتماد به دیگران. دیگران نیز بر اساس انتظار ما پاسخ داده و به روش‌های حمایتی دوجانبه عمل می‌کنند؛ یا لاقصد آزاردهی ندارند. اعتماد پدیده‌ای حساس و شکننده است و به‌وجود آمدن آن زمان زیادی می‌برد (صالحی، ۱۳۸۷: ۱۴). اعتماد، لازمه‌ی شکل‌گیری پیوندها و معاهدات اجتماعی است. اعتماد اجتماعی، ایجادکننده‌ی تعاون و همیاری است و فقط در این حالت است که در عین وجود تفاوت‌ها، قادر به حل مشکلات و انجام تعهدات اجتماعی می‌شویم (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۰: ۲۷۸).

رفاه اجتماعی

تحقیقات بسیاری به اهمیت سرمایه‌ی اجتماعی در ارتقای توسعه‌یافتگی جوامع تأکید کرده‌اند؛ برای مثال می‌توان به پژوهش کریستوفرو^۱ اشاره نمود. طبق مطالعات او، جوامع دارای سطح بالای سرمایه‌ی اجتماعی، در مقایسه با جوامع دارای سطح پایین سرمایه‌ی اجتماعی، به سطوح رشد بالاتری دست یافته‌اند (Christoforou, 2003). از آنجایی که سطح توسعه‌یافتگی به‌طور بی‌واسطه‌ای معرف رفاه اجتماعی همگانی است، ارتباط سرمایه‌ی اجتماعی با توسعه را می‌توان به ارتباط میان سرمایه‌ی اجتماعی و رفاه تاویل کرد و نتیجه گرفت که وجود سرمایه‌ی اجتماعی بالا می‌تواند سطح بالاتری از رفاه اجتماعی را تأمین کند. بنابراین، می‌توان فرض کرد بین سرمایه‌ی اجتماعی و رفاه در سطوح خرد و کلان همبستگی وجود دارد. نتیجه‌ی پژوهش‌ها نیز تأییدگر این نکته است که "سرمایه‌ی اجتماعی، رابطه‌ی مثبتی با رفاه اجتماعی دارد. هم‌چنین شاخص‌های سرمایه‌ی اجتماعی مانند اعتماد، هنجارهای اجتماعی و شبکه‌های اجتماعی نیز با رفاه اجتماعی رابطه‌ی مثبتی دارند" (زاهدی و همکاران: ۱۳۸۸).

اگرچه در تعریف "رفاه" اجماع زیادی وجود ندارد، اما وجود رفاه اجتماعی، واقعیتی ضروری برای هر جامعه‌ای است (Midgely, 2000: 25). یکی از علت‌های عدم اجماع در تعریف رفاه اجتماعی می‌تواند به این گفته‌ی دیوید ماکارو (۱۳۷۸) بازگردد که: «رفاه اجتماعی، سازمانی عظیم، گوناگون و پیچیده است». سازمان ملل متحد، "رفاه اجتماعی" را به‌عنوان دامنه‌ی وسیعی از فعالیت‌ها و برنامه‌هایی که تحت نظارت و با کمک دولت برای بهزیستی افراد جامعه انجام می‌شود، تعریف کرده است.

تاکنون گام‌های زیادی برای تعیین شاخص‌های رفاه اجتماعی برداشته شده است. در پژوهشی این‌گونه آمده که: رفاه اجتماعی، شامل شاخص‌های اصلی آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، تغذیه، مسکن، اشتغال، جمعیت، نیروی انسانی، درآمد و هزینه و تأمین اجتماعی و شاخص‌های فرعی گذران اوقات فراغت، محیط زیست، امنیت جانی و مالی فرد می‌شود (هزارجریبی و همکاران: ۱۳۹۱). با وجود مباحث متعدد، برای اخذ رویکردی جامع‌تر نسبت به مفهوم رفاه اجتماعی، نیاز است که آرای اندیشمندان گوناگون در خصوص آن مقایسه شود. (جدول ۱)

سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره نوزدهم
- زمستان ۹۶

بررسی سرمایه‌ی
اجتماعی و رفاه
اجتماعی در رابطه‌ی
دولت و ملت
ایران معاصر
(۱۳۵ تا ۱۵۴)

1. Christoforou.

جدول ۱. آرای اندیشمندان در خصوص رفاه اجتماعی

جرمی بنتام	رفاه اجتماعی نوعی تراکم ساده و مکانیکی رفاه‌های فردی است. به عقیده‌ی بنتام، رفاه اجتماعی با بهره‌مندی اجتماعی و با حداکثر خیر و خوشبختی برای حداکثر آحاد مردم مساوی است.
ا. سی. پیگو	رفاه فردی، ارتباط نزدیکی با انتخاب‌های بازار دارد و می‌توان گفت که رفاه اجتماعی به تناسب رونق یا رکود ثروت ملی، که از راه شاخص‌هایی چون تولید ناخالص ملی قابل اندازه‌گیری است، کم یا زیاد می‌شود.
ویلفردو پارتو	به عقیده‌ی او، مقایسه‌ی میان افراد از حیث بهره‌مندی از رفاه اجتماعی امکان‌پذیر نیست. از نظر او، زمانی می‌رسد که جامعه می‌تواند فقط با بدتر کردن وضعیت شماری از آحاد خود، شرایط شماری دیگر را بهتر کند. در این حالت، جامعه‌ی مذکور به مرحله‌ی "کارایی مطلوب" خویش رسیده است و ایجاد هرگونه تغییر بیش‌تر توجیهی ندارد.
جان راولز	او کوشیده است بدون آن که رفاه اجتماعی را تا سطح کارایی پارتو کاهش دهد، آن را تعریف نماید. رالز، مقوله‌ی رفاه اجتماعی را از معیار کارایی دور کرده و به حوزه‌های عدالت و اخلاق باز می‌گرداند. به اعتقاد راولز، جامعه‌ای که توزیع منابع در آن عادلانه باشد، وضعیت رفاهی بهتری از جامعه‌ای دارد که منابع آن به شکل عادلانه توزیع نمی‌شود. توزیع عادلانه به این معناست که برای محروم‌ترین افراد مطلوب باشد؛ بدین ترتیب، رفاه اجتماعی مستلزم حذف نابرابری‌های غیرعادلانه است، نه حذف صرف نابرابری.
تی. اچ. مارشال	او با ارائه‌ی نظریه شهروندی و تجزیه مفهوم شهروندی به سه عنصر مدنی، سیاسی و اجتماعی، تحلیل موجز و روشنی درباره‌ی رفاه اجتماعی ارائه کرده است. شهروندی از دید او، موقعیت اعطا شده به اعضای کامل اجتماع است و تمام افراد برخوردار از این موقعیت با یکدیگر برابرند. دستیابی به این حقوق به واسطه‌ی ایجاد نهادهای مناسب محقق می‌شود.

فصلنامه
علمی
پژوهشی

مستقبل

(اقتباس از: پاتریک، ۱۳۸۱).

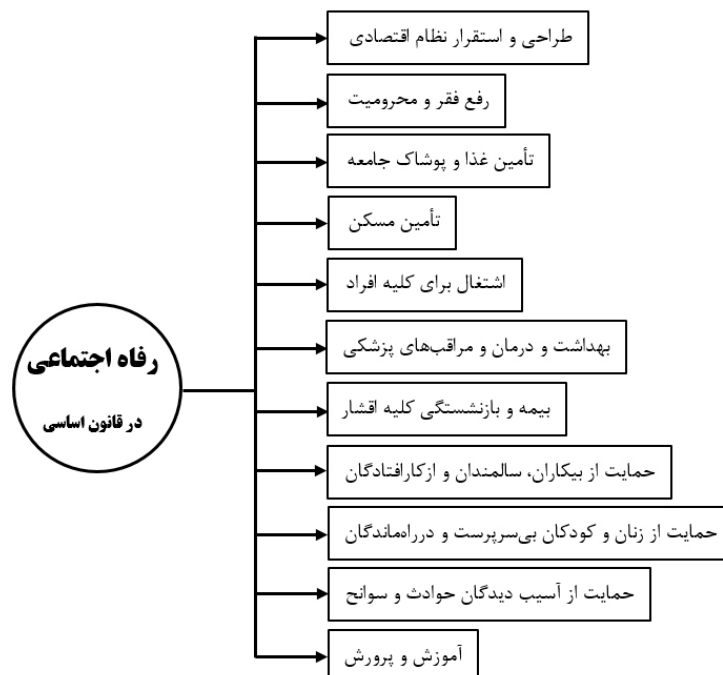
بنتام، با عقیده‌ی آدام اسمیت که جامعه چیزی به جز مجموع آحاد آن نیست، موافق بود و اعتقاد داشت که ما مجبور نیستیم بحث خود را به رفاه فردی محدود کنیم. از دید او، رفاه را می‌توان اندازه گرفت؛ قابلیت اندازه‌گیری به ما اجازه می‌دهد رفاه‌های فردی را باهم ترکیب کنیم و سطح متراکم رفاه اجتماعی را در مجموع اندازه بگیریم. به این معنی، رفاه اجتماعی نوعی تراکم ساده و مکانیکی رفاه‌های فردی است. به عقیده‌ی بنتام، رفاه

اجتماعی با بهره‌مندی اجتماعی و با حداکثر خیر و خوشبختی برای حداکثر آحاد مردم مساوی است (پاتریک، ۱۳۸۱: ۳۲-۳۱). با این وجود، رفاه اجتماعی بر یک محور اساسی دولت-ملت می‌چرخد. اما با توجه به مسأله‌ی عدم قطعیت آن، امروزه دیگر نمی‌توان رفاه را صرفاً در سطح کلاسیک آن و بر اساس ملاحظات تنگ‌نظرانه و صرفاً در سطح دولتی تعریف کرد (هزارجریبی و همکاران: ۱۳۹۰).

رفاه اجتماعی در قانون اساسی ایران

رفاه اجتماعی مانند طیف عظیم دیگر الزامات حاکمیتی، در قانون اساسی مورد توجه قرار گرفته است. در قانون اساسی، مقوله‌ی «ایجاد رفاه» در بند ۱۲ اصل سوم به صورت زیر مورد تأکید قرار گرفته است: «پی‌ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه، مسکن، کار، بهداشت و تعمیم بیمه». بنابراین، به موجب اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، نظام اقتصادی، رفع فقر و محرومیت، تغذیه، مسکن، کار، بهداشت و بیمه، قلمرو رفاه اجتماعی را تشکیل می‌دهد.

شکل ۱. رفاه اجتماعی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران



(منبع: نویسنده)

در اصل ۴۳ قانون اساسی نیز بر استقرار نظام اقتصادی مناسب در جهت رفع فقر و محرومیت و تأمین نیازهای اساسی تأکید شده است. با توجه به این دو اصل می‌توان گفت در قانون اساسی، نظام اقتصادی مناسب، زیرساخت نظام رفاه اجتماعی شناخته می‌شود. هم‌چنین در اصل ۲۹، تأمین اجتماعی مشتمل بر خدمات و حمایت‌های مالی در زمینه‌ی بازنشستگی، بیکاری، پیری و از کار افتادگی، بی‌سرپرستی، در راه‌ماندگی، حوادث و سوانح، خدمات بهداشتی، درمانی و مراقبت‌های پزشکی به‌صورت بیمه و غیره پیش‌بینی شده است. بر اساس اصول قانون اساسی، وظیفه‌ی تأمین و رفاه اجتماعی برای کلیه‌ی افراد کشور از محل درآمد عمومی و مشارکت مردم برعهده‌ی دولت است. به‌موجب اصول: ۳، ۲۱، ۲۸، ۳۰، ۳۱ و ۴۳ قانون اساسی، تأمین آموزش و پرورش رایگان، تأمین مسکن و اشتغال افراد جامعه و حمایت از زنان و کودکان بی‌سرپرست از وظایف دولت محسوب می‌گردد. بدین ترتیب، "نظام رفاه اجتماعی" در راستای قانون اساسی دربرگیرنده‌ی مسائلی است که تماماً به‌عهده‌ی دولت است.

با این وجود، در جوامعی که با تغییراتی مشابه مواجه‌اند «به‌علت اقتضائات زندگی اجتماعی و بالابودن میزان درخواست مشارکت سیاسی، نهادها و مکانیزم‌های سنتی از پس پاسخ‌گویی به درخواست گروه‌های خواهان مشارکت و تأمین مشروعیت و اقتدار نظام سیاسی برنمی‌آیند و به‌جای آن‌ها، نهادهای سیاسی مدرن عهده‌دار نگاه‌داشت اقتدار و ثبات سیاسی حکومت هستند. اگر نوسازی سیاسی انجام نگیرد و گروه‌های نوپا جذب نشوند، این گروه‌ها دچار سرخوردگی می‌شوند و کنش‌های خود را بیرون از چارچوب‌های قانونی و رسمی سامان می‌دهند و توسعه‌ی سیاسی بیرونی رخ می‌نماید که به بی‌ثباتی می‌انجامد» (مشیرزاده، ۱۳۷۵: ۵۴). در چارچوب بررسی این تغییرات، مطالعه‌ی میدانی رفیع‌پور (۱۳۷۸) نشان می‌دهد که اعتماد مردم به مسئولین در چهار مقطع: ۱۳۵۶، ۱۳۶۵، ۱۳۷۱ و ۱۳۷۳ ابتدا افزایش و سپس به‌شدت کاهش یافته است. مطالعه‌ی میدانی انجام‌شده‌ی دیگری با عنوان «طرح همایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌ها» (۱۳۷۹)، با ۱۶۸۲۴ نمونه نشان‌گر گسترش شاخص‌های بی‌اعتمادی و بدبینی، کاهش احساس همبستگی و پیوند اجتماعی، افزایش احساس بی‌عدالتی اجتماعی اعم از بی‌عدالتی قانونی و بی‌عدالتی در فرصت‌ها، افزایش بی‌اعتمادی سیاسی به‌ویژه در رعایت ملاک‌های شایستگی و کاردانی، کاهش چشم‌گیر احساس تأثیرگذاری سیاسی، کاهش احساس امید اجتماعی و غیره» است.

برای بررسی سطح اعتماد اجتماعی در ایران، از دو دوره‌ی کار پیمایشی دیگر در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی استفاده کرده‌ایم که با عنوان «سنجش افکار و ارزش‌های

سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره نوزدهم
- زمستان ۹۶

بررسی سرمایه‌ی
اجتماعی و رفاه
اجتماعی در رابطه‌ی
دولت و ملت
ایران معاصر
(۱۳۵ تا ۱۵۴)

ایرانیان» در سال‌های ۱۳۷۹ و ۱۳۸۲ صورت گرفته است. این آمارها هم میزان اعتماد مردم به یک‌دیگر، و هم به نظام سیاسی را نشان می‌دهند. هرچند فاصله‌ی زمانی این دو پیمایش ۳ سال بیش‌تر نیست، ولی باز هم بررسی میزان «اعتماد زیاد» مردم نسبت به گروه‌ها و اصناف مختلف در اغلب موارد نشان‌گر کاهش قابل‌توجه و قابل‌تعمیم به سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۴ است. به‌علاوه، طبق این نظرسنجی‌ها ۵۸/۲ درصد از مردم خود را «خوب» می‌دانند در حالی که بقیه مردم را قابل اعتماد نمی‌دانند. مطابق این نظرسنجی‌ها میزان ارزش‌های اخلاقی میان مدیران پایین است و پارتی‌بازی، تبعیض و بی‌عدالتی در رویه‌های اداری بیداد می‌کند (سیاهپوش، ۱۳۸۷: ۱۱۱). بر اساس این دو نظرسنجی، مردم معتقدند دولت در مبارزه با بیکاری، تورم، نابرابری، فقر و اعتیاد، خوب عمل نموده و کلاه‌برداری، چابولوسی، حسادت، عداوت، تظاهر و ناامیدی میان مردم بیش‌تر شده است. ۲۱/۲ از پاسخ‌گویان در سال ۱۳۷۹ و ۴۱/۱ در سال ۱۳۸۲ معتقد به تبعیض حکومت میان اقوام بودند و ۵۰/۹ درصد در سال ۱۳۷۹ و ۶۵/۸ درصد در سال ۱۳۸۲ قائل به نبود آزادی بیان بوده‌اند (سیاهپوش، ۱۳۸۷: ۱۱۵). هم‌چنین مطالعه‌ی نادر مهرگان و همکارانش به نتایج درخور توجه رسیده است (مهرگان و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۷-۱۸).

تمامی اوضاع اجتماعی‌ای که در قالب رابطه با ساخت سیاسی بدان پرداخته شد، مؤید این قضیه بوده است که سرمایه‌ی اجتماعی در امتداد کاهش رفاه اجتماعی و خدشه‌دار شدن اعتماد در بین لایه‌های اجتماعی، سیر قهقراپی یافته است؛ این امر سبب می‌شود هماهنگی مهمی بین تغییر در وضعیت رفاهی روزمره مردم و تحول مفهوم اعتماد در مناسبات اجتماعی بین افراد به‌وجود بیاید. این امر به ما می‌گوید سرمایه‌ی اجتماعی به‌دلیل ضعف در رفاه اجتماعی و اعتماد هم‌چنان کاهش می‌یابد. این وضعیت سبب می‌شود تا هر نیروی اجتماعی‌ای که در فرایند رقابت‌های سیاسی به نهادها و عرصه‌های رسمی قدرت وارد می‌شود، پیش از اعمال قدرت و نمایانی عملکرد آن، از ضعف پیشینی در سرمایه و اعتماد توده‌ای رنج ببرد که با بار شدن بر وضعیت رفاه اجتماعی تشدید می‌شود. این سبب می‌شود که هر تغییر مدیرانه‌ای در نهادها و روندهای رسمی قدرت سیاسی، از پیش با این مشکل مهم در رابطه‌اش با ملت مواجه باشد. علاوه‌بر این، اختلافات اجتماعی، فکری، ایدئولوژیک و حتی سبک زندگی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در بین نیروهای اجتماعی به‌حدی شدید است که اعتماد، انسجام و مشارکت سیاسی را زیر تأثیر خود قرار می‌دهد. ضمن این که نقطه‌ی مقابل این قضیه نیز صادق است؛ به این معنی که هم‌گونی در فرهنگ سیاسی و اجتماعی، مانع اعتماد، انسجام و مشارکت سازمان‌مند در زندگی سیاسی و افزایش کیفی سطح سرمایه‌ی اجتماعی می‌شود. مثلاً احزاب، به‌عنوان نمودی عینی از

مشارکت سازمان‌مند و اجتماعی در زندگی سیاسی، از هم‌گونی اجتماعی کافی برخوردار نیستند و در نتیجه در ایجاد اعتماد و بساخت سرمایه‌ی اجتماعی، در جهت بهبود روابط دولت و ملت ناتوان هستند. بنابراین رابطه‌ی دولت و ملت در شرایط کنونی ایران از ذخیره‌ی مناسبی در امر سرمایه‌ی اجتماعی برخوردار نیست. تمام این موارد به‌مفهوم کانونی "امتناع اجتماعی" در رابطه‌ی دولت و ملت برای تحول اساسی معطوف می‌شود.

فرهنگ سیاسی، ساخت سیاسی و سرمایه‌ی اجتماعی

این بخش بر عملکردهای ساخت سیاسی متمرکز می‌شود. در این چارچوب، ما به کنش‌های نیروهای حاضر در ساخت سیاسی و اثرات‌اش بر رفاه اجتماعی و اعتماد، و در نتیجه، بر تحول ملموس سرمایه‌ی اجتماعی می‌پردازیم. پیش از ورود مستقیم به این بحث باید یادآوری کنیم که به خصوصیات و خلیات ملی، در مطالعات تخصصی‌تر علم سیاست، در چارچوب مباحث فرهنگ سیاسی پرداخته می‌شود. این‌گونه مطالعات به خصوصیات مبنایی‌ای می‌پردازند که تحول آن‌ها بسیار دشوار و صدماته مهم و اساسی هستند. این امر می‌تواند ما را به این مدعا برساند که رابطه‌ی دولت و ملت در ایران در قالب یک تداوم تاریخی بسیار حیاتی قرار گرفته است که مشاهده، شناخت و آگاهی نسبت به آن ضروری است. هم‌چنین «فهم تمایلات فرهنگی یک جامعه از اهم شاقول‌های شناخت یک عالم علم سیاسی و روابط بین‌الملل است تا نه‌تنها وضع گذشته و حال را متوجه شود، بلکه روندهای آتی را بهتر و دقیق‌تر حدس و گمان علمی بزند» (سریع‌القلم، ۱۳۹۰)؛ به‌همین دلیل ما نیز ابتدا به رابطه‌ی دولت و ملت در ایران در چارچوب فرهنگ سیاسی می‌پردازیم و سپس به بحث سرمایه‌ی اجتماعی وارد می‌شویم.

فرهنگ سیاسی پاتریمونیالیسم به‌مثابه یک شبکه‌ی عمودی

فرهنگ سیاسی «الگوی نگرش‌ها و جهت‌گیری‌های فردی نسبت به سیاست در میان اعضای یک نظام سیاسی» است (راش، ۱۳۷۷: ۱۰۵) که از طریق جامعه‌پذیری سیاسی به افراد منتقل می‌شود و مبنای رفتارهای آنان قرار می‌گیرد. "آمستوتز" نیز فرهنگ سیاسی را ارزش‌ها، هنجارها، و جهت‌گیری‌های اساسی درباره‌ی نظام سیاسی می‌داند (Amstutz, 1982: 163). فرهنگ علوم سیاسی هم می‌نویسد «۱- احساسات، تلقیات، باورها، آرمان‌ها، هنجارها و ارزش‌های فرهنگی یک جامعه یا نظام سیاسی؛ ۲- سطح دانش و ادراک طبقات گوناگون، اقشار اجتماعی و افراد از قدرت و سیاست؛ ۳- جنبه‌های ویژه‌ای از فرهنگ عمومی جامعه که با چگونگی برخورد با سیاست، قدرت، اقتدار، آزادی، عدالت، دولت، حکومت یا نظام سیاسی و این‌که چه وظایفی را باید انجام دهند،

ارتباط دارد؛ و اصولاً حاصل تجربه‌ی تاریخی یک ملت در برخورد با حوادث و پدیده‌های سیاسی آن ملت است» (فرهنگ علوم سیاسی، ۱۳۷۶: ۳۲۵). در نهایت، با بررسی تعاریف مختلف، "پناهی"، فرهنگ سیاسی را ارزش‌ها، باورها و هنجارهای سیاسی مردم، احساسات آنان نسبت به نظام و نخبگان سیاسی، و ارزیابی آن‌ها درباره‌ی نظام و نخبگان سیاسی حاکم تعریف کرده است (پناهی، ۱۳۷۶: ۱۰۷). طیفی از خصلت‌ها، ویژگی‌ها، روحیات، ارزش‌ها، ایستارها و احساسات، ملت‌ها را از هم‌دیگر متمایز می‌کند. فرهنگ سیاسی، این مجموعه از متغیرها را با رفتارها و کنش‌ها و واکنش‌ها و ستانده‌های سیاسی می‌سنجد. فرهنگ سیاسی معرف این واقعیت است که هر مجموعه از ارزش‌ها، ایستارها و خصلت‌ها، ساختار فرهنگی خود را بنا می‌کند؛ هرچند با گذشت زمان با تحولات سیاسی، اقتصادی و به‌ویژه - هم‌اکنون - بین‌المللی متحول می‌شود (سریع‌القلم، ۱۳۹۰).

"پاتریمونیالیسم" از شکل‌های سنتی نظام سیاسی است. در این نظام از آن‌جا که خانواده رئیسی دارد، جامعه نیز هم‌چون یک خانواده‌ی بزرگ، یک سرور دارد. به اعتقاد ویر، پاتریمونیالیسم شکلی از نظام‌های سنتی است که به‌واسطه‌ی ساختارهای اقتصادی جامعه از سایر نظام‌های سنتی متمایز گردیده است. وجود پیوندهای شخصی میان گروه‌های اقتصادی و مقامات دولتی و وابستگی گروه‌های اقتصادی به حمایت صاحبان قدرت از وجوه تشابه میان شبکه‌های حامی - پیرو و یک نظام پاتریمونیال است (رز - آکرم، ۱۳۸۵: ۱۹۰)؛ با این تفاوت که در نظام‌های حامی - پیرو اولاً، منابع ممکن است متمرکز نباشد و ثانیاً، سنت‌ها و آداب و رسوم جای خود را به امتیازات و عطایای عینی داده باشند (ویر، ۱۳۸۴: ۳۲۲). در این سیستم، سلسله مراتب غیررسمی، ابلاغ شفاهی فرامین، سیستم کسب اطلاعات فاقد اطمینان، ابهام در تعیین حریم خصوصی، «شخصی‌شدن سیاست، تلاش برای تقرب، غیررسمی‌بودن روابط (و در نتیجه عدم نهادینگی امور)، ستیز متوازن (سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن)، گرایش به نظامی‌گری» (عیوضی، ۱۳۸۰: ۶۲)، رشوه و فروش مناصب، اجرای گزینشی قانون و عدم پاسخ‌گویی، از مشخصه‌های برجسته‌ی سیاست و نظام اداری است. «در یک نظام پاتریمونیال، انعطاف ساختاری متناسب با تغییرات وجود ندارد و هرگونه ابداع و نوآوری به‌دیده‌ی بدعت و سنت‌شکنی دیده می‌شود» (ویر، ۱۳۸۴: ۳۸۱).

فرهنگ سیاسی پاتریمونیال، ویژگی غالب در فرهنگ سیاسی ایران

فرهنگ سیاسی پاتریمونیالیستی، مجموعه‌ی مواردی است از قبیل آمریت و تابعیت محض، به‌شدت غیرمشارکتی، آکنده از ترس، بدبینی، سیاست‌گریزی، تملق، چاپلوسی و فرصت‌طلبی. یکی از ویژگی‌های بارز این فرهنگ سیاسی، بدبینی به دیگران و چاپلوسی

حاکمان برای کسب منفعت است. تقریباً تمامی سیاحانی که از ایران دیدن کرده‌اند، به رفتارهای ایرانیان اشاراتی دارند که نشان از فقدان اعتماد و سرمایه‌ی اجتماعی در جامعه‌ی ایران دارد (مؤمنی و جهانیان، ۱۳۸۰: ۱۵). در ایران، مجموعه‌ی تأثیرات محیطی و روابط اجتماعی و سیاسی، فرهنگ سیاسی متناسب با خود را به وجود آورده است که به اعتقاد بسیاری، پاتریمونیالیستی است. مواردی مانند ضبط اموال زیردستان، استبداد مطلق، پذیرش آمریت بی‌چون و چرای شاهان، از پیامدهای فرهنگ سیاسی پاتریمونیالیستی است که "جیمز موریه" در "حاجی بابا اصفهانی" بدان اشاره نموده و سعی در برجسته‌سازی چاپلوسی، استبدادزدگی، فرهنگ هنجارگریزی و شخصیت دوگانه‌ی ایرانیان دارد (موریه، ۱۳۷۹: ۳۴۸). نزاع‌های دائمی میان گروه‌های نخبه در دربار پادشاهان، درگیری‌های تقریباً همیشگی میان اقوام و طوایف، استفاده مکرر شاهان از سیاست "تفرقه بینداز و حکومت کن"، فرهنگ سیاسی ایرانیان را بر بی‌اعتمادی به قدرت و دولت‌مردان مبتنی ساخته است. فرهنگ سیاسی ایرانیان در چنین وضعیتی، مجموعه‌ای است از احساس ناامنی، بی‌اعتمادی، حسادت، سوءظن شدید، تمرد، هرج و مرج طلبی، بدبینی مفرط، فردگرایی آشکار و گروه‌گرایی اجباری، خودخواهی، فقدان انضباط و ناتوانی در اتخاذ یک مشی ثابت و مشترک (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۲۱۰). کمبود اعتماد، سبب شده که برخی در این موارد اغراق کنند. مثلاً؛ کنسول انگلستان در اصفهان می‌نویسد: «دو ایرانی هرگز نمی‌توانند با یک‌دیگر همکاری کنند؛ حتی اگر این همکاری برای گرفتن پول از شخص سومی باشد» (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۲۰۷). "زونیس" نیز معتقد است فقدان وجود ضوابط ثابت در روابط شاه و زیردستان، باعث گردیده تا نظام پاداش و تنبیه، نه به واسطه‌ی تلاش‌ها یا خطاها، بلکه براساس فرآیندهای غیرقابل پیش‌بینی سیاسی صورت پذیرد (زونیس، ۱۳۸۷: ۱۴۶). وی، بوروکراسی حجیم و بالا بودن حجم نامه‌نگاری‌های اداری را از نشانه‌های بی‌اعتمادی در جامعه‌ی ایران می‌داند که به همه‌ی حوزه‌ها تسری یافته و ثمره‌ی آن، داغ شدن بازار شایعات به‌علت بی‌اعتمادی به رسانه‌ها و نبود رسانه‌های مستقل بوده است (زونیس، ۱۳۸۷: ۴۴۲).

این شرایط سبب می‌شود تا ساخت سیاسی در محوری حامی‌ساز حرکت کند که رفتارهای روزمره و کنش‌های نخبگان اجتماعی و توده‌ها به رسمیت شناخته نشود و درصدد تقابل با آن برآید. این امر دایره‌ی محرمان سیاسی را تنگ‌تر کرده و سبب می‌شود تا شکاف بین سیاست و اجتماع هرروز متنوع‌تر شود. این وضعیت به این‌جا ختم می‌شود که حدوث شرایط و لوازم مورد نیاز برای توانمندشدن گروه‌های اجتماعی به‌عنوان محملی برای افزایش ظرفیت رفتاری و کنشی سرمایه‌ی اجتماعی و افزایش

مشروعیت ساخت سیاسی، می‌تواند در خود متناقض باشد؛ زیرا وقتی در عمل از سوی ساخت سیاسی اجرایی شود، به پارادوکس برخورد می‌کند و با تغییر شرایط نیروهای اجتماعی حاشیه‌ای، آن‌ها دیگر ابزار سیستم سیاسی نمی‌شوند. به همین دلیل می‌توان ادعا کرد که دولت، در این حالت، به مثابه عاملی بازدارنده در جهت تحول سرمایه‌ی اجتماعی بالقوه و بالفعل عمل می‌کند. بدین ترتیب، وضعیت اعتماد، رفاه اجتماعی و سرمایه‌ی اجتماعی در مواردی خاص که احتمالاً بیش‌تر حامی‌ساز و بدون چالش است، از گشودگی سیاسی برخوردار می‌شود و در اکثر موارد دچار امتناع سیاسی است.

ساخت سیاسی، سرمایه‌ی اجتماعی و رفاه اجتماعی پس از انقلاب اسلامی

در نظام‌های جدید حاکمیتی، رفاه اجتماعی بیش از پیش اهمیت یافته و دیگر نمی‌توان آن را صرفاً با شاخص‌های اقتصادی و مادی تعیین نمود. در این راستا و با تغییر رویکرد نسبت به رفاه اجتماعی، یکی از راه‌های تحقق رفاه اجتماعی، توجه به سرمایه‌ی اجتماعی و تقویت آن است. شرایط سطور پیشین تا زمان انقلاب اسلامی هم‌چنان تداوم یافته بود؛ اما پس از انقلاب اسلامی این وضعیت تغییر و نیز تداوم یافت. در این شرایط، عملکرد ساخت سیاسی به دلیل این که کارگزاران آن به تازگی به عرصه‌ی جدید و رسمی قدرت سیاسی وارد شده بودند، هنوز در محور تقویت رفاه اجتماعی، تثبیت نسبی اعتماد و تقویت سرمایه‌ی اجتماعی حرکت می‌کرد. این شرایط تا پایان جنگ تداوم داشت و سرمایه‌ی اجتماعی، علی‌رغم کاهش سطح رفاه اجتماعی، به دلیل سطح بسیار بالا و مناسب اعتماد تداوم یافت؛ اما با پایان جنگ و ضرورت‌های انقلابی آن، کشور و نیروهای اجتماعی - سیاسی وارد وضعیت‌های عادی حیات خود شدند.

وضعیت تغییر یافته از یک سو متأثر از شرایط اجتماعی بود، و از سوی دیگر زیر تأثیر وضعیت ساخت سیاسی و نظام بوروکراتیک آن قرار دارد. اصولاً وضعیت سازمان اداری و مدیریتی در ایران معاصر، تا حد مهمی دور از تخصص‌گرایی و تجربه‌گرایی کافی بوده است؛ این وضعیت با اخلال در ارتباط بین نهادهای رسمی با نیروهای بیرون از ساختار رسمی حاکمیتی، سبب تشویش ذهنی و کاهش اعتماد نسبت به نهادهای قدرت رسمی می‌شوند. این تزلزل اعتماد سبب می‌شود تا رفاه اجتماعی (علاوه بر بحث اقتصادی و مالی) مورد نیاز توده‌ها و نخبگان اجتماعی، تنزل پیدا کرده و ایستار ذهنی و فرهنگی نیروهای اجتماعی نسبت به ساخت قدرت رسمی و نهادهای مدیریتی آن مشوش و فاقد اعتماد گردد. این نکته می‌تواند به مدعای تداوم تاریخی وضعیت سرمایه‌ی اجتماعی در ایران مدد برساند.

به لحاظ ساختار رسمی مدیریت، «سازمان درونی ضعیف دولت از یک سو و رابطه‌ی دولت با نیروهای اجتماعی خاص از سوی دیگر، مانع شکل‌گیری یک نظام حکمرانی قوی شده است. نتیجه این که بر مبنای شاخص‌های مختلف حکمرانی (توانایی در کنترل فساد، ثبات سیاسی و نبود خشونت، کیفیت قوانین و مقررات، حاکمیت قانون، اثربخشی و کارآمدی حکومت، و پاسخ‌گویی و صدای اعتراضی) کیفیت حکمرانی ایران جایگاه بسیار ضعیفی دارد» (ترکمان، ۱۳۸۶: ۱۶۰-۱۶۱). نظام اداری ایران، چنانچه ارزیابی‌های نهادهای جهانی - هم‌چون بانک جهانی - نشان می‌دهد، به‌شدت ناکارا است؛ در تبیین این ناکارایی سه علت مرتبط به هم را می‌توان برشمرد: "بی‌ثباتی شدید"، "ناتوانی در کادرسازی مدیریتی ضابطه‌گرا و شایسته‌سالار مبتنی بر پرسنل ثابت دستگاه‌ها" و "ناتوانی در ایجاد انگیزش‌های لازم برای بدنه‌ی نظام اداری".

عدم توجه به نیروهای شایسته و نخبه و نفی مدیریت گذشته، تقریباً اصل فراگیری است. تجربه نشان می‌دهد که با تغییرات مدیریتی، گاه حتی اساسنامه‌ها و چارچوب‌های سازمانی نیز از این رو به آن رو می‌شوند؛ در نتیجه، هر چند سال یک‌بار، رویه‌های اداری و قوانین و مقررات تغییر می‌یابد و بر شدت سردرگمی‌ها، نگرانی‌ها و اضطراب‌ها می‌افزاید؛ افق زمانی برنامه‌ها کوتاه‌تر می‌شود و روزمرگی به‌صورت یک قاعده درمی‌آید (ترکمان، ۱۳۸۶: ۱۶۲). برای زیرورو کردن گذشته، نیروهای مورد اعتمادی لازم است که نه تنها در برابر تغییرات مذکور مقاومت نکنند، بلکه در اجرای آن نهایت همکاری را داشته باشند. ضرورت بهره‌گیری از نیروهای خارج از کادر پرسنلی، ولو با حداقل شرایط، از این جا پیش می‌آید. بنابراین تغییر مدیران به دلیل نبود اعتماد که ریشه‌ی آن به مسائل ایدئولوژیک و سیاسی و نه فرهنگی بازمی‌گردد، به اصل اساسی دیگری تبدیل شده است. بدین صورت بی‌ثباتی سازمانی و تغییرات مدیریتی هم‌دیگر را بازتولید و به‌صورت دور باطل در نظام اداری عمل می‌کنند. این وضعیت سبب می‌شود که اعتقادی به صلاحیت و توان کارشناسی نیروهای ثابت دستگاه‌های مختلف نظام اداری وجود نداشته باشد و در نتیجه کارآمدی به‌شدت پایین آمده و فساد هرچه بیش‌تر گردد.

این شرایط سبب می‌شود تا به جرأت ادعا کنیم در شرایط کنونی ایران، نسبت‌ی‌ایجایی و مطمئنی بین دو مفهوم سرمایه‌ی اجتماعی و رفاه در ساخت اجتماعی وجود ندارد. بدین ترتیب، وضعیت سرمایه‌ی اجتماعی حالتی نامطمئن دارد و ارتباط بین دولت و ملت را متزلزل می‌کند. بنابراین می‌توانیم بگوییم که سرمایه‌ی اجتماعی در ایران، با تکیه‌بر مؤلفه‌ی اعتماد و در ارتباط با مفهوم رفاه اجتماعی، دچار عدم رشد کافی در ابعاد اجتماعی و سیاسی شده است. برای این موضوع هم می‌توان دلایل زیر را برشمرد:

۱. سطح بالای سرمایه‌ی اجتماعی درون‌گروهی و تنزل سرمایه‌ی اجتماعی برون‌گروهی می‌تواند تبیین‌کننده‌ی میزان پایین اعتماد اجتماعی باشد.

۲. تمرکز برنامه‌های کلان کشور بر ابعاد سخت‌افزاری توسعه است. تحلیل برنامه‌های عمرانی قبل و بعد از انقلاب، نشان‌دهنده‌ی عدم توجه به ابعاد اجتماعی توسعه می‌باشد. محور برنامه‌ها عمدتاً بر رشد اقتصادی و افزایش درآمد ملی تأکید دارند.

۳. یکی از نتایج بزرگ پیروزی انقلاب، تقویت سرمایه‌ی اجتماعی بود؛ اما برخی سیاست‌ها و برنامه‌های بعد از انقلاب آثار منفی بر سرمایه‌ی اجتماعی گذاشته‌اند. نمودها و مصادیق سرمایه‌ی اجتماعی در هر جامعه‌ای قابل تبیین و مشاهده است. ایران، به‌علت مذهب مشترک، زبان مشترک، آیین و رسوم خاص، اعیاد و عزاداری‌ها، احترام عامه به یک سری اصول و ارزش‌ها، و امثال آن دارای عناصری از اعتماد، انسجام و مشارکت اجتماعی است. مردم در مسائلی نظیر سیل و زلزله و سقوط هواپیما همگی یک حس داشته‌اند. در مسائلی نظیر حضور ایران در جام جهانی یا قهرمانی ورزشکاران و غیره، این حس مشترک که نماد و نمودی از سرمایه‌ی اجتماعی است، به‌روشنی قابل مشاهده است. اما در عین حال، سرمایه‌ی اجتماعی، عنصری ثابت و خنثی نیست. نظام و سیستم اجتماعی با هر تحرکی، ممکن است دچار نقص در اعتماد اجتماعی، انسجام و مشارکت اجتماعی شود و سرمایه‌ی اجتماعی کاهش یابد و به‌تدریج سبب مهاجرت، افسردگی، اعتیاد و نارضایتی عمومی گردد.

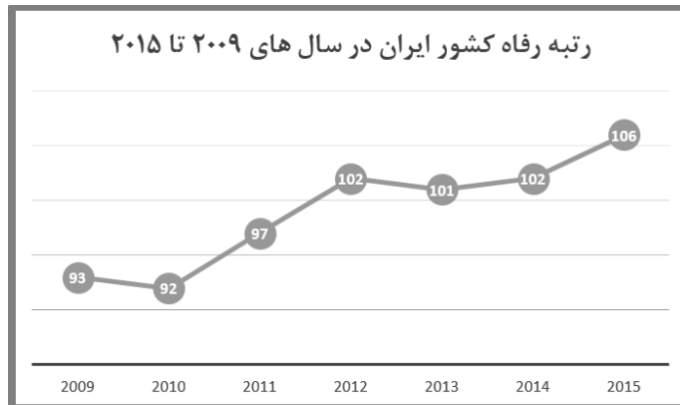
باید ساخت سیاسی و نهادهای اجرایی، نظارتی، قانون‌گذاری، اداری و مدیریتی نسبت به تقویت رفاه اجتماعی و اعتمادسازی و اعتمادگستری در بین اقشار و لایه‌های مختلف ساخت اجتماعی اقدام کنند. «اعتماد سیاسی یکی از اجزای جامعه‌ی مدنی است؛ منظور، اعتماد شهروندان و نهادهای مدنی به حکومت و نهادهای حکومتی است. سرمایه‌ی اجتماعی با اعتمادسازی دوسویه حکومت و نهادهای مدنی به‌دست می‌آید و جریانی یک‌سویه نیست. اگر از نهادهای مدنی انتظار می‌رود که تعهد مدنی، مسئولیت‌پذیری، پاسخ‌گویی، صداقت، توجه به مصالح جمعی و مصالح گروه‌های دیگر و قانونمندی را به‌عنوان خط قرمزهای معقول یا الزامات دموکراتیک بپذیرند و رعایت کنند، در برابر از حکومت نیز انتظار می‌رود با ایجاد تسهیلات بیش‌تر و پاسخ‌گویی بیش‌تر در برابر این نهادهای مدنی، در کنار نظارت بر آن‌ها، اعتمادسازی کند یا اعتماد آن‌ها را به حکومت جلب کند. از این رهگذر می‌توان از ایجاد و گسترش شکاف میان حکومت و نهادهای مدنی جلوگیری کرد. پاسخ مثبت حکومت به خواست‌ها، انتقادات و انتظارات معقول - و نه رادیکال - نهادهای مدنی از یک سو مایه‌ی آگاهی حکومت به ضعف‌های خود

می‌شود و با از میان بردن آن‌ها توانمند می‌گردد؛ و از سوی دیگر، افزایش اعتماد آن‌ها به حکومت و استمرار همکاری با حکومت، به تقویت سرمایه‌ی اجتماعی می‌انجامد» (سردارنیا: ۱۳۹۳).

تمامی عوامل و شرایطی که تا بدین‌جا بررسی شدند، در برآوردهای نهادهای معتبر جهانی و بین‌المللی نمود یافته‌اند؛ این برآوردها و آمارهای واقعیت‌مدار مؤید تمام بحثی است که تا بدین‌جا ارائه شد.

بر طبق آمار یک سایت^۱ معتبر جهانی در زمینه‌ی رفاه، کیفیت زندگی و سرمایه‌ی اجتماعی در سال ۲۰۰۴ در میان ۱۴۲ کشور، ایران رتبه‌ی ۱۰۲ را در شاخص کلی رفاه داشت که پایین‌تر از کویت، قطر، لبنان و ترکیه و در وضع بهتری نسبت به سوریه، عراق و افغانستان بوده است. اما این رتبه در سال ۲۰۱۵ به رتبه‌ی ۱۰۶ تنزل می‌یابد که نشان‌گر الزام دقیق‌تر موضوع جهت جلوگیری از ادامه‌ی این روند است. برای اثبات بهتر این ادعا، در نمودار زیر، وضعیت رفاه در کشور ایران را - از سال ۲۰۰۹ تا سال ۲۰۱۵ به تصویر کشیده‌ایم که روند رو به افول رتبه‌ی رفاه کشور را به‌خوبی نشان می‌دهد.

شکل ۲. افول رتبه رفاه کشور ایران از میان ۱۴۲ کشور ارزیابی شده

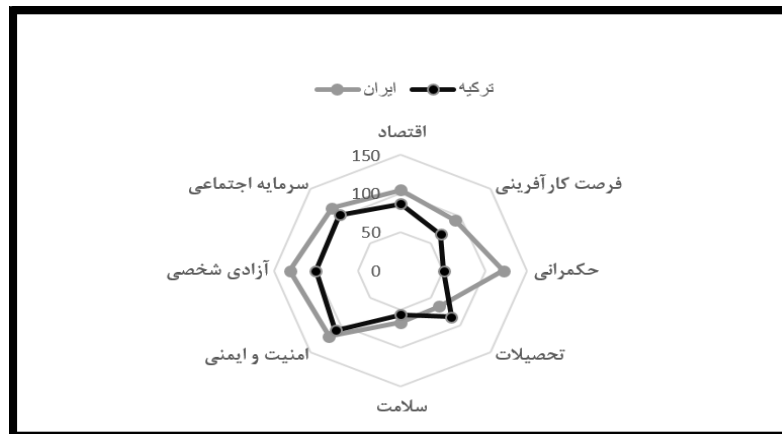


برای درک بهتر شرایط ایران در آمارهای جهانی، در نمودار زیر به مقایسه‌ی شاخص‌های رفاه ایران و ترکیه پرداخته‌ایم که اختلاف رتبه و شاخص رفاه دو کشور را

1. prosperity.com.

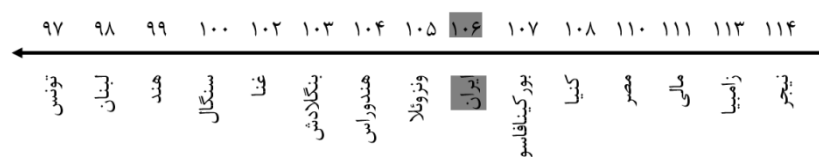
به‌خوبی نمایش می‌دهد. در نمودار زیر، هرچه فاصله شاخص‌ها از مرکز کم‌تر باشند و ارقام آن به سمت صفر میل نمایند، نشان‌دهنده‌ی وضعیت بهتری در شاخص مورد نظر خواهد بود.

شکل ۳. مقایسه شاخص‌های رفاه در دو کشور ایران و ترکیه



بنابر شکل فوق و مقایسه‌ی رتبه‌ی تحصیلات ایران با ترکیه و با میانگین جهانی، می‌توان گفت که شاخص میزان تحصیلات در ایران در وضع مطلوب و بهتر از میانگین جهانی قرار دارد؛ ولی در تمامی هشت شاخص دیگر، نیاز به بهبود کاملاً محسوس است. در شکل زیر، رتبه‌ی رفاه ایران در مقایسه با برخی از کشورها در سال ۲۰۱۵ به تصویر کشیده شده است:

شکل ۴. رتبه رفاه ایران در مقایسه با سایر کشورها در سال ۲۰۱۵



جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در سراسر این متن، این نکته‌ی محوری مد نظر بود که اعتماد، عنصر و مفهوم کانونی در بررسی سرمایه‌ی اجتماعی برای بررسی رابطه‌ی دولت و ملت است؛ عنصری که برای پاسخ به پرسش معطوف به چگونگی وضعیت سرمایه‌ی اجتماعی در ایران، قابل مشاهده‌ی تجربی است. این پاسخ نیز از دو جنبه‌ی اجتماعی و سیاسی بررسی شد. از لحاظ اجتماعی به نظر می‌رسد که توده‌ها و نخبگان اجتماعی در شرایط مقبولیت تام اعتماد، رفاه

سیاست متعالیه

- سال پنجم
- شماره نوزدهم
- زمستان ۹۶

بررسی سرمایه‌ی اجتماعی و رفاه اجتماعی در رابطه‌ی دولت و ملت ایران معاصر (۱۳۳۵ تا ۱۵۴)

اجتماعی و به‌خصوص سرمایه‌ی اجتماعی قرار ندارند. این موضوع هم در روابط بین نیروهای اجتماعی صادق است و هم در روابط آنان با ساخت سیاسی اثر می‌گذارد؛ چنین حالتی سبب می‌شود تا روابط اجتماعی ضروری برای وجود آرامش فراهم نشده و وضعیت سرمایه‌ی اجتماعی از انسجام و هم‌گونی اجتماعی کافی و متناسبی برخوردار نشود.

از لحاظ سیاسی نیز به‌نظر می‌آید فعالیت‌های عناصر اجتماعی در جهت پیش رفته است که نه‌تنها بهبود کاملی در وضعیت نهادی آن ایجاد نشده است، بلکه اعمالش به‌سمتی سوق یافته‌اند که به‌تدریج موجب کاهش سطح رفاه اجتماعی، اعتماد و در نتیجه افول سطح کمی و کیفی سرمایه‌ی اجتماعی می‌شود. این نکته‌ی مهم به هم‌گونی احتمالی خاصی در وضعیت سرمایه‌ی اجتماعی منتهی می‌شود؛ به این معنی که هم‌گونی فرهنگ سیاسی و اجتماعی مانع اعتماد، انسجام و مشارکت سازمان‌مند در زندگی سیاسی و بهبود کیفی سطح سرمایه‌ی اجتماعی می‌شود.

برای برون‌رفت از این وضعیت به‌نظر می‌رسد که ورود به روندهای توسعه کاملاً مفید است؛ این امر نیز باید از سوی محافظه‌کاران اجتماعی و سیاسی به‌رسمیت شناخته شود و مبنایی سیاسی پیدا کند. البته نه در معنای تقدم توسعه‌ی سیاسی! چراکه توسعه‌ی سیاسی بالاترین و سخت‌ترین و رفیع‌ترین مرحله‌ی توسعه است؛ این امر مبتنی بر اثرات مهم و دقیق سیاست بر تمام ابعاد زندگی انسانی می‌باشد؛ زیرا سیاست بالاترین و مهم‌ترین سطح رفتار، کنش، اخلاق و تحول در زندگی انسان است. این بدان معناست که سیاست تعیین‌کننده‌ترین وجه از هستی جوامع انسانی است که در صورت اجماع ضروری، ورود به روند توسعه را تسهیل می‌کند.

منابع

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۴). ایران بین دو انقلاب. ترجمه‌ی: احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی (چاپ هفتم).
۲. ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (۱۳۸۰). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳. ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (۱۳۸۲). موج دوم. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۴. ازکیا، مصطفی و غفاری، غلامرضا (۱۳۸۰). توسعه‌ی روستایی با تأکید بر انقلاب اسلامی. تهران: نشر نی.
۵. بشیریه، حسین (۱۳۸۴). گذار به دموکراسی (مباحث نظری). تهران: نشر نگاه معاصر.

۶. پاتریک، تونی فیتز (۱۳۸۱). نظریه‌ی رفاه (سیاست اجتماعی). ترجمه‌ی: هرمز همایون‌پور. تهران: مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
۷. پاتام، رابرت (۱۳۷۷). دموکراسی و سنت‌های مدنی. ترجمه‌ی: محمدتقی دلفروز. تهران: دفتر مطالعات سیاسی وزارت کشور.
۸. پناهی، محمدحسین (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی مشارکت سیاسی زنان. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
۹. تاجبخش، کیان (۱۳۸۴). سرمایه‌ی اجتماعی؛ اعتماد، دموکراسی و توسعه. تهران: نشر شیرازه.
۱۰. ترکمان (بهار ۱۳۸۶). تبیین افول سرمایه‌ی اجتماعی؛ فصلنامه علمی - پژوهشی رفاه اجتماعی، سال ششم، شماره ۲۳.
۱۱. راش، مایکل (۱۳۷۷). جامعه و سیاست. ترجمه‌ی: منوچهر صبوری. تهران: انتشارات سمت.
۱۲. رز - آکرم، سوزان (۱۳۸۵). فساد و دولت؛ علت‌ها، پیامدها و اصلاح. ترجمه‌ی: منوچهر صبوری. تهران: نشر پردیس دانش.
۱۳. رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۷۸). آنومی یا آشفتگی اجتماعی. تهران: نشر سروش.
۱۴. _____ (۱۳۸۶). سرطان اجتماعی فساد. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۵. زاهدی، محمدجواد؛ شیانی، ملیحه؛ علی‌پور، پروین (۱۳۸۸). رابطه‌ی سرمایه‌ی اجتماعی با رفاه اجتماعی؛ رفاه اجتماعی، شماره ۳۲.
۱۶. زونیس، ماروین (۱۳۸۷). روان‌شناسی نخبگان سیاسی ایران. مترجمان: پرویز صالحی، سلیمان امین‌زاده، زهرا لبادی. تهران: انتشارات چاپخش.
۱۷. سردارنیا، خلیل‌الله (تابستان ۱۳۹۳). راهبردهایی برای بهسازی سرمایه‌ی اجتماعی در ایران؛ ماهنامه‌ی مطالعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌ی ۲۹۶.
۱۸. سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۰). فرهنگ سیاسی ایران. تهران: نشر فرزاد روز.
۱۹. سیاهپوش، امیر (پاییز ۱۳۸۷). فراتحلیل مطالعات سرمایه‌ی اجتماعی در ایران؛ فصلنامه‌ی راهبرد فرهنگ، شماره‌ی ۳.
۲۰. صالحی امیری، علیرضا (۱۳۸۷). چشم‌انداز آسیب‌ها و تهدیدات اجتماعی ایران. آدرس اینترنتی: www.dchq.ir.
۲۱. عطار، سعید (زمستان ۱۳۸۸). سرمایه‌ی اجتماعی، جامعه مدنی و دولت: عناصر دستیابی به توسعه؛ فصلنامه‌ی سیاست، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۹، شماره ۴.
۲۲. عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۰). طبقات اجتماعی و رژیم شاه. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۳. فوکویاما، فرانسیس (۱۳۷۹). پایان نظم. ترجمه‌ی: غلام‌عباس توسلی. تهران: انتشارات جامعه ایرانیان.
۲۴. فیلد، جان (۱۳۸۶). سرمایه‌ی اجتماعی. ترجمه‌ی: غلامرضا غفاری و حسین رضانی. تهران: انتشارات کویر.
۲۵. فیلیپ، مارک (۱۳۸۱). تعریف فساد سیاسی. ترجمه‌ی: محمد طاهری و میرقاسم بنی‌هاشمی. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۲۶. موریه، جیمز (۱۳۷۹). سرگذشت حاجی بابا اصفهانی. ترجمه‌ی: میرزا حبیب اصفهانی. تهران: نشر مرکز.
۲۷. مؤمنی، فرشاد و جهانیان، ناصر (تابستان ۱۳۸۰). امنیت اقتصادی و چالش‌های اقتصاد ایران؛ فصلنامه اقتصاد اسلامی، شماره ۴۳.
۲۸. مهرگان، نادر؛ دلیری، حسن و شهنوازی، سارا (زمستان ۱۳۹۱)؛ برآورد روند سرمایه‌ی اجتماعی در استان‌های ایران؛ فصلنامه‌ی پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی سال بیستم، شماره ۶۴.
۲۹. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۷۵). مروری بر نظریه‌های انقلاب در علوم اجتماعی؛ راهبرد، شماره ۹.
۳۰. ویر، ماکس (۱۳۸۴). اقتصاد و جامعه؛ مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی اقتصادی، جامعه‌شناسی سیاسی. ترجمه‌ی عباس منوچهری و مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده. تهران: انتشارات سمت.
۳۱. هانت، ای.ک (۱۳۸۱). تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی. ترجمه سهراب بهداد. تهران: نشر آگه.
۳۲. هزارجریبی؛ صفری، جعفر؛ شالی، رضا (۱۳۹۰). رفاه اجتماعی و عوامل موثر بر آن؛ مطالعه موردی شهر تهران. پژوهش و برنامه‌ریزی شهری، شماره ۵.
33. Amstutz, Mark R. (1982). An Introduction to Political Science, the Management of Conflict. Illinois: Scott, Foresman and C. _ Christoforou, A. (2003). "Social Capital and Sociology of Education", New York, Greenwood.
34. Midgely, J. (2000). "Context of welfaretheory: a develop mentalist in perpetration, Center for socialdevelopment", Washington universityPup.
35. Christoforou, A. (2003). On the identity of social capital and the social capital of identity. Cambridge Journal of Economics 37, 719 -736.